تحلیلی بر «تضاد با الیگارشی» در نهج‌البلاغه -۲

پی‌ریزی اخلاق در حکومت اسلامی

■ دکتر حمیدرضا اسماعیلی ■

امام در نامه‌های متعدد به معاویه در استدلال‌هایی مانند فوق او را به بیعت با خود و پذیرش برکناری از قدرت فرامی‌خوانند و با توجه به تفاوتی که درباره الیگارشی و خاندان‌های صالح گفته شد، الیگارشی بنی‌امیه را که معاویه بدان تفاخر می‌کرد به چالش می‌کشند و به کوچکی و حقارت از آن یاد می‌کنند: «از چه زمانی شما زمامداران امت و فرماندهان ملت بودید؟ نه سابقه درخشانی در دین و نه شرافت والایی در خانواده دارید».(نامه ۱۱) چنانکه گفته شد «بیوتات صالح» یا همان اشرافیت به معنای حقیقی نه‌تنها معنایی شبیه الیگارشی نداشت بلکه کاملاً با آن متضاد بود و از همین رو بود که نهج‌البلاغه پر از انتقادهای تند علیه «بنی‌امیه» و بخش مهمی از قریش است. یا حتی اگر امام در موارد متعددی به وصف نیکی‌های بنی‌هاشم در مقابل بنی‌امیه می‌پردازند این مقایسه و رجحان، ایدئولوژیک است. با این توضیح که اسلام و تعهد به اسلام از آنِ بنی‌هاشم بود در حالی‌که بنی‌امیه «برای دنیا یا از روی ترس» و زمانی که اسلام به پیروزی رسید به دین اسلام روی آورد.(نامه ۱۷) امام علی(ع) در مقاطع متعددی از اسلام نفاق‌آمیز و غیرواقعی بنی‌امیه که با آن، دنیا را طلب می‌کنند سخن گفته‌اند. ایشان تصریح کردند: «آنها اسلام را نپذیرفتند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند و آنگاه که یاورانی یافتند، آن را آشکار ساختند».(نامه ۱۶) از سوی دیگر در غیرالیگارشیک بودن نگرش امام و توصیفاتی که از بنی‌هاشم می‌کنند، برخورد ایشان با برادر و خویشان خود در مساله بیت‌المال است. امام در خطبه ۲۲۴ به ماجرای درخواست عقیل برای گرفتن یک مَن گندم اشاره می‌کنند و تأکید دارند دین و آخرت خود را به دنیای دیگران نمی‌فروشند. امام خود تصریح داشتند در تضاد این ۲ جریان دست‌کم ۲ نوع اسلام پدید آمده است: «اسلام بنی‌امیه» و «اسلام بنی‌هاشم» که در حقیقت اسلام بنی‌امیه، همان اسلام «منافقانه» و «تحریف‌شده» برای کسب دنیاست. اسلامی که عمق اعتقادی ندارد. اسلام بنی‌امیه اسلامی بود که با هدف دنیا و برای کسب قدرت توسط امویانی که اسلام مؤمنانه را باور نداشتند و به تناسب شرایط آن را پذیرفتند به وجود آمد. آنها تلاش داشتند تفسیر اموی از اسلام را که ریشه در همان عربیت جاهلی و خاندان‌سالاری‌ها و قوم‌مداری‌ها داشت در جامعه اسلامی رواج دهند. در حقیقت اسلام اموی تفسیر متناسب با عصر جاهلی از اسلام بود که در آن «عدالت»، «فضایل اخلاقی»، «بی‌اعتباری طبقات اجتماعی» و... مطرح نبود و برعکس طبقه ممتازی که اصل آن طایفه اموی بود، اصالت داشت. ایدئولوژی اموی حاوی فرهنگ جاهلی با روکش و ظاهری از اسلام بود که به جای طرد ایدئولوژی اسلامی و مثلاً بازگشت به فرهنگ قبلی که قابل بازگشت و دفاع نبود تحریف و تأویل آن را پیش گرفت. یعنی به جای مبارزه با اسلام که دیگر ممکن و شدنی نبود، شیوه روح‌زدایی و قلب ماهیت را برگزید که شامل استحاله و تحریف بود و از یک دین و حکومتی که بنابر مرزبندی‌های ایدئولوژیک بود دین و حکومتی براساس مرزبندی‌های اجتماعی و خانوادگی و... ایجاد کرد. با این حساب تلاش بنی‌امیه را باید «ترمیدور»ی در «انقلاب اسلامی پیامبر» دانست که تلاش داشت همان الیگارشی پیش از اسلام را به قدرت بازگرداند و همان فرهنگ را به نحو دیگری بازتولید کند. این واقعیت در یکی از نامه‌های امام به معاویه به روشنی معلوم است: «ای معاویه! گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود فریب‌شان دادی و در موج سرکشی دریای جهالت خود غرق‌شان کردی، که تاریکی آنها را فراگرفت و در امواج انواع شبهات غوطه‌ور گردیدند، از راه حق به بیراهه افتادند و به دوران جاهلیت گذشتگان‌شان روی آوردند و به ویژگی‌های جاهلی خاندان‌شان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند».(نامه ۳۲) در همین رابطه امام در نامه دیگری به معاویه می‌نویسند: «تو با تفسیر دروغین قرآن به دنیا روی آوردی».(نامه ۵۵) و در مبارزه این دو جبهه مطلبی می‌نویسند که هر محققی را به مقایسه این دو نوع اسلام مکلف می‌کند: «خداوند مرا با تو و تو را با من آزمود و یکی از ما را بر دیگری حجت قرار داد».(نامه ۵۵) امام در ادامه همین نامه با توجه به روانشناسی خاندان‌سالارانه گیرنده نامه به وی چنین اندرز می‌دهند: «بترس از خدا که بزودی با بلایی کوبنده ریشه‌ات را برکند و نسل تو را براندازد».(نامه ۵۵) امام، زمانی که به شهرهای دور برای روشن ساختن علت جنگ صفین و حوادث آن نامه می‌نویسند، در آغاز آن به نکته مهمی اشاره می‌کنند تا مرز واقعی ۲ جبهه را روشن کنند. امام در کنایه‌ای که نشان می‌دهد خدا و پیامبر این دو جبهه با یکدیگر تفاوت دارند، می‌نویسند: «در ظاهر پروردگار ما یکی و پیامبر ما یکی و دعوت ما در اسلام یکی بود».(نامه ۵۸) امام «ترسناک‌ترین فتنه‌ها» برای امت اسلامی را فتنه بنی‌امیه یا همان «الیگارشی بنی‌امیه» معرفی می‌کنند و آن را با ظلمت عصر جاهلیت برابر می‌دانند(خطبه ۹۳). امام علت اصلی انحراف الیگارشی بنی‌امیه را در آن می‌دانند که «با نور حکمت جان و دل خود را روشن نساخته‌اند... (و در برابر آن) سخت و نفوذناپذیرند».(خطبه ۱۰۸) آنها در برابر حقیقت مقاومت می‌کنند و در پی دنیا و هوای نفس هستند. سخن این است: الیگارشی بنی‌امیه فارغ از عدم اعتقاد به اسلام واقعی، به داشتن اسلام مصلحتی و دنیاطلبانه نیاز داشت. به هر حال آنان نیز در این دوران با زبان اسلام سخن می‌گفتند و نمی‌توانستند خارج از گفتمان اسلام با جامعه اسلامی سخن بگویند و در عین حال قدرت را هم کسب کنند. قدرت که هدف آنان بود در گرو رعایت گفتمان اسلامی بود. بنابراین هرچند اعتقادی به پیامبر اسلام و دین و مذهب ایشان نداشتند اما نمی‌توانستند گفتمان اسلامی را رها کنند. اینجا از مواردی است که تضاد ممکن میان «ایمان» و «گفتمان» خود را عیان می‌کند. البته با تأمل و دقت این تضاد خود را در اجزای گفتمان معلوم می‌کند. در اینجا روایتی از اسلام ارائه می‌شود که کاملاً دنیوی و ناظر به حکومت و قدرت است و از معنویات تنها کالبد ظاهری برخی عبادات مانند نماز و روزه باقی می‌ماند. ایمان حقیقی آنچنان که آورنده آن ابلاغ کرده و در سیره علی(ع) نیز وجود دارد درباره خدا و آخرت و آموزه‌های قرآنی در آنان مشاهده نمی‌شود. در اینجا مهم‌ترین اثر دین برای الیگارک‌ها کارکرد سیاسی و اجتماعی آن می‌شود تا از این طریق به قدرت برسند، آن را حفظ کنند، بسطش دهند و جامعه تحت امر خود را اداره کنند. دین با نظام معرفتی و قوانین گسترده‌ای که دارد می‌تواند اعمال قدرت و اداره جامعه را برای آنان تسهیل کند. در حقیقت با این شیوه الیگارک‌ها دین را به ابزاری برای دنیای خود مبدل می‌کنند که در ادبیات سیاسی از آن به «ماکیاولیسم» یاد می‌شود. هرچند در این طریق معاویه به‌لحاظ زمانی و عملی مقدم بر «ماکیاولی» سیاستمدار ایتالیایی قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی است. معاویه در قرن هفتم میلادی می‌زیست و بسیاری از تئوری‌های کتاب «شهریار» را ۷۱ قرن پیش از آنکه نوشته شود در عمل پیاده کرد. «معاویه‌شدگی» سیاست یا همان «ماکیاولیسم» نگاهی ابزاری به دین است که در نقطه مقابل رویکرد مؤمنانه به دین قرار دارد. در حقیقت الیگارک‌ها مهم‌ترین مشتریان و طرفداران این رویکرد به دین هستند. درباره معاویه این رویکرد به قدری قوی بود که وی حتی نسبت به اسلام و پیدایش آن هم نگاهی الیگارشیک داشت و برای آن خاستگاه الیگارشیک قائل بود. چنان‌که از نامه ۲۸ امام علی(ع) برمی‌آید معاویه در نامه‌ای به امام نوشته بود: «خداوند محمد را برای دینش برگزید و با یارانش او را تایید کرد» که اتفاقاً این سخنان برای امام بسیار گران بود و به این برخورد سیاسی او پاسخ تندی دادند. معاویه در حقیقت همان فردی است که با ابوبکر به دلیل آنکه از قبیله قریش نبود بیعت نکرد و مدعی بود جانشین پیامبر باید از بنی‌امیه یا بنی‌هاشم باشد! که در حقیقت منظور او، کسب قدرت توسط بنی‌امیه بود. اما امام علی(ع) در مواجهه با معاویه به فضایل بنی‌هاشم بر بنی‌امیه اشاره کرده و این رویکرد ابزاری معاویه را مایه نوعی طنز تلخ قرار داده است: «راستی! روزگار چه چیزهای شگفتی از تو بر ما آشکار کرده است! تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرمود آگاه کنی و از نعمت وجود پیامبر باخبرمان سازی؟... چیزی را یادآوری کردی که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی‌شود. تو را با انسان‌های برتر و غیربرتر، سیاستمدار و غیرسیاستمدار چه کار؟... حال کار به اینجا رسیده که محکوم، حاکم شود؟! ای مرد! چرا بر سر جایت نمی‌نشینی؟ و کوتاهی‌هایت را به یاد نمی‌آوری؟»(نامه ۲۸) در نشانه‌شناسی از بنی‌امیه در زبان امام علی(ع) باید گفت بنی‌امیه نماد و نشانه «دنیازدگی»، «رفاه‌طلبی»، «خاندان‌سالاری»، «تکبر»، «فخرفروشی بر اقشار ضعیف»، «آخرت‌فراموشی»، «عدم اعتقاد راستین به خدا و قیامت»، «گریز از زهد» و «مقاومت در برابر حق» در عین علم به آن صرفاً به دلیل طلب دنیاست. همچنین در نشانه‌شناسی «شام»، در آنجایی که بحث هویتی است و نه جمعیتی، باید آن را به اعتبار هسته رهبری‌اش که بنی‌امیه و معاویه بود دالی بر الیگارشی بنی‌امیه و اسلام اموی دانست. لذا امام وقتی می‌گویند شامیان با نیرنگ قرآن سر نیزه کردند همین معنا در آن قوی است (خطبه ۱۲۲). اسناد تاریخی نشان می‌دهد این جنگ‌ها نه‌تنها ریشه الیگارشیک داشت، بلکه در قواعد انجام و نتایج آن هم تأثیرگذار بود. به‌طور مثال پس از جنگ صفین عده‌ای برای آسیب‌شناسی عدم موفقیت در جنگ، پیش امام رفته و گفتند چون معاویه توانست با هدایا و پول فراوان به شیوخ و سرآمدان قوم، آنها را جذب کند، اگر شما هم از بیت‌المال به «اشراف عرب و بزرگان قریش» توزیع می‌کردید، نتیجه اینچنین نمی‌شد. در پاسخ به این مطالب، امام به خدا سوگند می‌خورند که «هرگز چنین کاری نخواهم کرد. اگر این اموال از خودم بود به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست!»(خطبه ۱۲۶)

شش- برخورد عتاب‌آمیز با کارگزاران رفاه‌طلب و تجاوزگر

چنانکه می‌دانیم از مؤلفه‌های مهم الیگارشی پرورش طبقه ممتازی از مدیران و بروکرات‌هاست تا به‌واسطه آنان قدرت خویش و نفوذ در سیاست و اقتصاد را استمرار بخشند. الیگارشی نه‌تنها برخوردی با کارگزاران خویش در موضوع حقوق عمومی و خزانه دولتی ندارد بلکه از این رویکرد تا جایی که این طبقه وابسته به خود را تقویت کند، استقبال می‌کند. الیگارک‌ها قوام خود را در بودن طبقه مرفه و ممتاز کارگزاران و بروکرات‌ها می‌دانند و در حلقه‌های خودی آنان این طبقه در ردیف بعد از خویشاوندان نزدیک و در ردیف سوم قرار دارد. آنان این ایده را کاملاً قبول دارند که برای خوردن خود چاره‌ای جز خوراندن به بروکرات‌های وابسته ندارند. از اینجاست که در حکومت‌های الیگارشیک در کنار خاندان‌های حکومتگر طبقه‌ای هم از کارگزاران و دیوانسالاران ممتاز و وابسته پدید می‌آید و این اتفاق از عرضیات ضروری الیگارشی است. این در حالی است که از ویژگی‌های ممتاز نهج‌البلاغه، مواردی است که امام علی(ع) با لحنی عتاب‌آمیز به برخورد با کارگزارانی می‌پردازند که به رفاه‌طلبی و خاصه‌خرجی از بیت‌المال اقدام کرده‌اند. نامه‌های امام به «اشعث بن قیس»، «شریح بن حارث»، «عبیدالله بن عباس»، «زیاد بن ابیه»، «مصقله بن هبیره‌شیبانی»، «منذر بن جارودعبدی» و «عثمان بن حنیف» از این جمله است. به عبارت دیگر امام نه‌تنها خود اقدام به ایجاد طبقه ممتاز وابسته به خود در میان نخبگان جامعه نمی‌کنند بلکه از شکل‌گیری آن هم جلوگیری می‌کنند. یعنی در جایی که کارگزاران و فرمانداران ایشان در نقاط مختلف، قدرت خویش را به‌منزله فرصتی برای رشد اقتصادی تلقی می‌کنند، برخورد با آن را تکلیف دینی و اعتقادی رهبر اسلامی می‌دانند. در حقیقت از اینجاست که پیروان امام بیش از آنکه پیروانی طبقاتی باشند پیروانی ایدئولوژیک و اعتقادی هستند. امام در نامه به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان در سال ۳۶ و پس از جنگ جمل می‌نویسند: «پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان (طعمه) نبوده، بلکه امانتی در گردن تو است. باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی؛ تو حق نداری نسبت به رعیت استبداد (تفتات) ورزی و بدون دستور، به کار مهمی اقدام نمایی. در دست تو اموالی از ثروت‌های خدای بزرگ و عزیز است».(نامه ۵) نظیر این نامه را امام برای یکی از قضات خویش به نام شریح بن حارث نیز می‌نویسند، زیرا خبر به امام می‌رسد که شریح خانه‌ای مجلل به ۸۰ دینار خریده است. لذا زمانی که خبر تایید می‌شود، امام در نامه‌ای اخطارآمیز برای او می‌نویسند: «ای شریح! بزودی کسی سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند و از گواهانت نمی‌پرسد تا تو را از خانه بیرون و به قبر بسپارد. ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا پول حرام نخریده باشی که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای».(نامه ۳) به عبارت دیگر این هشدارها و انذارها زمانی است که امام فرض می‌گیرد این مال حرام نیست و تنها به دلیل دنیادوستی و رفاه‌طلبی است. لذا امام در ادامه می‌فرمایند: «آنان که مال فراوان گرد آورده و بر آن افزودند و آنان که قصرها ساختند و محکم‌کاری کردند، طلاکاری کردند و زینت دادند، فراوان اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان خود باقی گذاشتند، همگی آنان به پای حساب‌رسی الهی و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند».(نامه ۳) پیرو همین برخورد با کارگزاران متخلف، امام در نامه‌ای به زیاد بن ابیه جانشین ابن‌عباس فرماندار بصره می‌نویسند: «به خدا سوگند می‌خورم اگر به من گزارش کنند در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم‌بهره شده و در هزینه عیال درمانده و خوار و سرگردان شوی».(نامه ۲۰) در آن دوره بصره بر اهواز و فارس و کرمان هم حکومت داشت. امام همچنین در نامه دیگری به وی می‌نویسند: «از اسراف بپرهیز و میانه‌روی را برگزین... از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار».(نامه ۲۱) در یکی از نامه‌های نهج‌البلاغه نامه‌ای خطاب به یکی از پسرعموهای امام وجود دارد که در آن دوران از والیان و فرمانداران امام در یکی از استان‌ها و ایالت‌های اسلامی بوده است. برخی گیرنده نامه را عبدالله بن عباس و برخی هم عبیدالله بن عباس معرفی کرده‌اند. به هر ترتیب امام در این نامه با لحنی تند به پسرعموی خود که از بیت‌المال مصارف شخصی کرده بود، اخطار می‌کنند و وعده برکناری او را در فرصت پیش رو می‌دهند. مطابق تاریخ طبری این نامه برای همان سال شهادت امام یعنی ۴۰ هجری است. امام در این نامه می‌نویسند: «گویا برای تجاوز و دنیای این مردم نیرنگ می‌زدی و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی... پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی، شتابان حمله‌ور شدی و با تمام توان اموال بیت‌المال را که سهم بیوه‌زنان و یتیمان بود چونان گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته‌ای را می‌رباید به یغما بردی... چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی؟... از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیر تو را می‌زنم که به هرکس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آنکه حق را از آنان بازپس ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده، نابود سازم».(نامه ۴۲)

امام در نامه‌ای که به فرماندار «اردشیر» از شهرهای فارس می‌نویسند، به پدیده خویشاوندسالاری این فرماندار که «مصقله بن هبیره شیبانی» بود اعتراض کرده و به وی هشدار می‌دهند؛ بویژه که این رفتار مصقله در آن دیار عجمی نوعی تبعیض نژادی و ترجیح دادن عرب بر عجم نیز تلقی می‌شد. امام در نامه به او می‌نویسند: «گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی خدای خود را به خشم آورده و امام خویش را نافرمانی کرده‌ای. خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را... به اعرابی که خویشاوند تواند و تو را برگزیدند می‌بخشی!... اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبک گردیده است!»(نامه ۴۳)

نمونه دیگر تاریخی‌ای که مقصود امام را از این مفهوم روشن می‌کند، نامه امام به «منذر بن جارود عبدی» از فرمانداران خویش است که امام وی را به دلیل آنکه حکومت را وسیله و فرصتی برای مال‌اندوزی و خیانت در امانت قرار می‌دهد، عزل می‌کنند. امام در آنجا تصریح دارند وی را به اعتبار پدرش و اینکه جزو خاندان صالحه بوده برای این منصب برگزیده است اما اکنون که ظلم او بر مردم و خیانت وی آشکار شده است، وی را دارای صلاحیت فرمانداری نمی‌بینند. نکته مهم این است که امام علت بخشی از رفتار او را در همین خاندان‌سالاری وی معرفی می‌فرمایند. امام در بخش‌هایی از نامه به منذر چنین می‌نویسند: «شایستگی و صلاح پدرت مرا نسبت به تو خوشبین کرد و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی و راه او را می‌روی. ناگهان به من خبر دادند که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای. دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می‌کنی و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریده‌ای. اگر آنچه به من گزارش رسیده درست باشد، شتر خانه‌ات و بند کفش تو از تو باارزش‌تر است. و کسی که همانند تو باشد نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند یا ارزش او بالا رود».(نامه ۷۱)اما فراتر از این مواردی که امام درباره حفظ بیت‌المال و جلوگیری از ستم بر گروه‌های مختلف مردم، کارگزاران خویش را مورد عتاب قرار می‌دهند، امام علی(ع) حتی نسبت به سبک زندگی آنان فارغ از اینکه از خزانه دولت باشد یا نباشد و به کسی ظلم شده باشد یا نباشد نیز حساسند. به عبارت دیگر امام درباره تجمل‌گرایی و آنچه به عنوان سبک زندگی اشرافی مشهور است و جامعه را به ۲ طبقه «بالا و پایین» یا «فقیر و غنی» تقسیم می‌کند نیز حساسیت دارند. همچنین به اینکه کارگزار حکومت اسلامی با طبقه بالا حشر و نشر کند، در میهمانی آنان شرکت کند و سبک زندگی تجملاتی داشته باشد هشدار می‌دهد. نمونه این موارد نامه امام به عثمان بن حنیف والی و فرماندار بصره است که سال ۳۶ نگارش یافت. امام، زمانی که می‌شنوند او در میهمانی یکی از سرمایه‌داران بصره شرکت کرده است بدون اینکه از ظلم دیگری سخن بگویند، همین را موجب انتقاد به او دانسته و می‌نویسند: «به من گزارش دادند مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به میهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی! خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه‌های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند. گمان نمی‌کردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان‌شان با ستم محروم شده و ثروتمندان‌شان بر سر سفره دعوت شده‌اند، آگاه باش که هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و... امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید».(نامه ۴۵)

هفت- دستوراتی برای اخلاق کارگزاران در مهار الیگارشی

گذشته از این نامه‌ها امام در دستوراتی نیز اخلاق حکومتی و اخلاق کارگزاران را بیان کرده‌اند که کاملاً در تقابل با اخلاق الیگارشی است. مهم‌ترین این نامه‌ها به مالک اشتر است. امام علی(ع) در نامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسند، بر ۲ نکته مهم تأکید دارند:

۱- حفظ حقوق طبقات پایین جامعه و همراهی با آنان

۲- مقابله با طبقات ممتاز و بالا و دوری‌گزینی از آنان.

امام در توصیه به حفظ حقوق طبقات پایین، آن را به این دلیل می‌دانند که آنان جز حکومت اسلامی پناهگاهی ندارند تا حقوق خود را استیفا کنند و انجام این امر هم از وظایف حکومت دینی است. بنابراین امام با بیان این نکات و چگونگی مراعات طبقات پایین، چنین می‌نویسند: «خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند... برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال... را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده... مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان بازدارد که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسؤولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش و از آنان روی مگردان؛ بویژه امور کسانی از آنان را رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند... برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خداترس و فروتنند، فردی را انتخاب کن تا پیرامون‌شان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کند... این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند... بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا شخصاً به آنان رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راه‌شان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفت‌وگو کند... خودبزرگ‌بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید».(نامه ۵۳) امام در همین نامه با توصیف ویژگی‌های «خواص» که می‌توان آن را معادلی برای الیگارشی و طبقه ممتاز دانست، مالک اشتر را به جانبداری از حق و دوری‌گزینی از آنان امر می‌کنند. امام قاعده انجام عمل براساس حق و عدالت را شامل خویشاوندان حاکم نیز می‌دانند و بر آن تأکید می‌ورزند. به عبارت بهتر، در همین رویه است که زمینه‌های شکل‌گیری الیگارشی از بین می‌رود: «زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاول‌گرند و در معاملات، انصاف ندارند. ریشه ستم‌کاری‌شان را با بریدن اسباب آن بخشکان و به هیچکدام از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی واگذار مکن و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند... و هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند. در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند. حق را به صاحب حق- هرکس که باشد؛ نزدیک یا دور- بپرداز و در این کار شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار. اگرچه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز».(نامه ۵۳) امام در ادامه مالک را از برخی اخلاق‌ها و رفتارها بازمی‌دارند که در حقیقت از مهم‌ترین خلقیات و منش‌های الیگارک‌ها محسوب می‌شود. به طور نمونه امام می‌فرمایند: «مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی! و به خوبی‌های خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست»؛ «مبادا هرگز با خدمت‌هایی که انجام دادی بر مردم منت‌گذاری یا آنچه را انجام داده‌ای، بزرگ بشماری»؛ «مبادا هرگز در آنچه با مردم مساوی هستی، امتیاز خواهی!... و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت و بازگشت به سوی خدا». (نامه ۵۳) از مهم‌ترین بخش‌های نامه امام به مالک اشتر، متناسب با موضوع این نوشته، استدلال امام در دفاع از منافع توده و «عامه» در تضاد با منافع خواص و الیگارک‌هاست. در حقیقت امام به مالک می‌فرمایند چرا باید مطالبات و خواست عموم مردم را بر ممتازان ترجیح دهد. امام به مالک می‌فرمایند: «دوست‌داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین، در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص [الخاصه] را از بین می‌برد. اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند، زیرا در روزگار سختی یاری‌شان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌های‌شان پافشارتر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیرعذرپذیرتر و در برابر مشکلات، کم‌استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین و اجتماعات پرشور مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته باش و اشتیاق تو به آنان بیشتر باشد».(نامه ۵۳) در این نامه میان نخبگان و الیگارک‌ها نیز تفاوت وجود دارد. بویژه آنجایی که امام مالک را به همنشینی و مشاوره گرفتن از دانشمندان و حکیمان دعوت می‌کنند: «با صاحبان علم فراوان گفت‌وگو کن و با حکیمان فراوان بحث کن که مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشته است».(نامه ۵۳) زیرا امام در آغاز نامه ۴ وظیفه را برای حاکم اسلامی برشمرده بودند و انتظار داشتند مالک آنها را انجام دهد. این ۴ وظیفه عبارت بودند از: ۱- خراج آن دیار را جمع کند ۲- با دشمنان نبرد کند ۳- کار مردم را اصلاح کند ۴- شهرها را آباد کند.(نامه ۵۳)

جز نامه امام به مالک اشتر که مهم‌ترین نامه در این موضوع است، خطابه‌ها و نامه‌های دیگری نیز در این باره وجود دارد. امام در نامه‌ای به فرزند خویش حضرت امام حسن مجتبی(ع) به نکته و مطلبی اشاره می‌کنند که ریشه تمام اخلاقیات است و اساساً با جوهر و ماهیت الیگارشی و هر نوع بی‌عدالتی و فعل غیراخلاقی‌ای در تضاد است. این توصیه که در جملات بسیاری از پیامبران و بزرگان تاریخ نیز وجود دارد، در صورت اجرا از پیدایش الیگارشی جلوگیری می‌کند. امام در نامه خویش می‌نویسند: «پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران مپسند». (نامه ۳۱) این میزان اخلاقی و رفتاری حتی فراتر از هر ایدئولوژی و نسبیت‌گرایی برای همه انسان‌ها قابل فهم و لمس است. ریشه عدالت و اخلاق در عمل به همین آموزه است و همین است که از شکل‌گیری ساختار ناعادلانه که نفس انسان آن را نمی‌پسندد جلوگیری می‌کند. امام در ادامه نیز می‌افزایند: «بدترین لقمه حرام و بدترین ستم‌ها، ستمکاری به ناتوان است» که با توجه به آنچه از الیگارشی می‌دانیم، این مطلب نیز در اینجا قابل استفاده است(نامه ۳۱). امام در نامه‌ای که به مرزداران و سپاهیان خود می‌نویسند، بر این مطلب تأکید می‌کنند که اموال دنیوی به جای آنکه موجب تغییرات اخلاقی نادرست شود، برعکس باید ضمن داشتن ظرفیت موجب نزدیکی به خدا و مردم شود: «بر زمامدار واجب است اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود و با آن اموال و نعمت‌ها بیشتر به بندگان خدا نزدیک گردد و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد». (نامه ۵۰) از نامه‌های دیگری که امام به کارگزاران خویش می‌نویسند و در جهت تبیین اخلاق حاکم اسلامی است، نامه به «محمد بن ابی‌بکر» است در زمانی که او حاکم مصر بود. امام در این نامه با مضامینی شبیه آنچه در بالا مشاهده کردیم، کارگزار خویش را به رعایت حق و عدالت در جامعه دعوت می‌کنند و می‌نویسند: «با مردم فروتن باش. نرم‌خو و مهربان باش. گشاده‌رو و خندان باش. در نگاه‌هایت و در نیم‌نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوان‌ها از عدالت تو مأیوس نگردند».(نامه ۲۷) مطابق آموزه‌های نهج‌البلاغه جانشین پیامبر اسلام یعنی حاکم اسلامی ۲ وظیفه دارد: «اجرای سنت نبوی» و «ایجاد عدالت و جلوگیری از ظلم به مردم و ضعفا». در حقیقت اصل هم کسب رضایت الهی است و تلاش برای جلب رضایت مردم که بارها به آن اشاره شد نیز براساس آن است که اسلام به آن توصیه کرده است. لذا توجه به مردم به این معنا نیست که با کسب رضای الهی در تضاد قرار گیرد. بدین سبب امام در همین نامه‌ای که به محمد بن ابی‌بکر می‌نویسند، تصریح می‌کنند: «خدا را در راضی نگه داشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی خدا جایگزین هر چیزی بوده اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود».(نامه ۲۷) در حقیقت این اوصاف پسندیده برای حاکمی است که در نهج‌البلاغه با عنوان «امام‌الهُدی» معرفی شده که در نقطه مقابل آن «امام‌الردی» قرار دارد. حضرت امام علی علیه آلاف التحیه والثناء می‌فرمایند: همان‌طور که دوستان و دشمنان پیامبر با یکدیگر برابر نیستند، این دو حاکم نیز برابر و مساوی نیستند(نامه ۲۷). از ویژگی‌های مهم حاکم و کارگزار اسلامی که در آخر به آن اشاره می‌شود آن است که خود پیش و بیش از دیگر افراد جامعه به آموزه‌های اسلامی عمل می‌کند و خود در عمل به امر و نهی‌هایی که می‌کند بر دیگران مقدم است. در این باره امام در خطبه ۱۷۶ می‌فرمایند: «ای مردم! سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آنکه پیش از آن خود، عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را بازنمی‌دارم جز آنکه پیش از آن ترک گفته‌ام».(خطبه ۱۷۶)